

لوحی به نام اسم اعظم نگاهی گذرا به لوح "بهاء"

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



لوحی به نام اسم اعظم نگاهی گذرا به لوح "بهاء"

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در برخی از الواح، حضرت بهاء الله به "لوح البهاء" اشاره فرموده اند. از آن جمله است، قوله جلّ بیانه: "ای اماء من نظر را از نفوس مگدره طاهر نموده به منظر اکبر راجع شوید. تالله الحق اینست امر جمال اکبر که بر عرش اطهر مستقر گشته و این کلمات را حُبّاً لَانْفُسِكُنَّ از مطلع بیان ظاهر فرمودم که شاید بذکر این و آن از جمال سبحان محروم نمانید. قسم به جمالم که لوح موسوم به لوح البهاء که ارسال شد مُعَادَلَه نمی نماید به حرفی از آن کل من فی السموات والارض. ولکن گویا قرائت نشده و اگر هم شده بزعم خود تفسیر نموده اند لا علی ما نزل علیه. بگو ای اماء من، دشمن جمالم را دوست بدانید و محارب نفسم را محبوب مشمرید. الیوم حُجْم میزان است. هر نفسی که به آن فائز شد به جمال الله و لقای او و کل خیر فائز و من دون ذلک محروم بوده و خواهد بود." (حدیقه عرفان، ص 79-80)

در سورة البیان از قلم اعلی بعد از ذکر بعضی نصایح چنین نازل، "... ینصحکم العبد حین الذی احاطته الضراء عن کل الجهات من مظاهر المشرکین و جلس فی السجن و لن یجد لنفسه معیناً الا الله المقتدر



ORIGINAL

العزیز الحکیم تالله الحق قُتِلَتْ فی کلّ حین بکلّ الاسیاف و لایعرف ذلک احد الا الله المحصی العلیم اَنْ
 یا ایها المسافر قد نُزِل من قبل اللقائات لوح سمیناه بلوح البهآء و فیه ذکر ما ورد علینا بالتلویح انت خذ
 سواده ثم اذهب به الیهن ثم اقرء علیهن لیتدکرن بما ورد علی الغلام من جنود الشیاطین قل یا احبآء الله
 ان احفظوا انفسکم لئلا یصدنکم الشیطان عن ذکر الرحمن ثم اذکروه بنغمات المجتذین لان بذکره تطهر
 القلوب و تهذب النفوس و تجتذب افئدة المحبّین." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 120 / مضمون: پند می دهد
 این عبد شما را در حالی که سختی و شدت از همه جهات از سوی مظاهر شرک او را احاطه کرده و
 در زندان نشسته و برای خویش جز خداوند توانا یآوری نمی یابد. سوگند به حق که در هر آن به جمیع
 شمشیرها کشته شدم و احدی جز خداوند دانا به آن واقف نیست. ای مسافر، از پیش لوحی برای
 بانوان موقنه به اسم لوح البهآء نازل شد و در آن به تلویح آنچه که بر ما وارد شد ذکر شده است. از آن
 نسخه ای بردار و سپس به سوی اماء الرحمن برو و برای آنها بخوان تا به آنچه که بر این جوان از جنود
 شیاطین وارد شده آگاه شوند. بگو ای احبای الهی خود را حفظ کنید که مبادا شیطان سد راه شما از
 ذکر رحمن شود. سپس او را به نغمات اهل انجذاب ذکر کنید زیرا به وسیله ذکر او است که قلوب
 تطهیر شود و نفوس تهذیب شوند و دلهای محبّین منجذب گردد.)

در لوح دیگر، خطاب به جناب ملا باقر حرف حی، سه لوح از آثار نازله از قلم ابهی را مطرح کرده
 امر به مطالعه می فرماید تا به اسرار امر واقف شود: "اعلم بانّ الذین خلُقوا باسم من عند ربک قد استعلوا
 علی سلطان الذات و ملیک الاسماء و الصفات الذی رجع کرة اخرى بقمیصه البیضاء الذی جعله
 المشرکین محرراً بدم البغضاء و بذلک حزنّت قلوب المقربین و ان ترید ان تعرف بعض من اسرار الامر
 فاقراء لوح الذی ظهر عن جمال العرش و سُمی بلوح البهآء ثم سورة التي سُمی بالدم ثم سورة التي کان ذکر
 حج الاعظم و فی کلّ ذلك لآیات للسائلین و بینات للعارفين." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۷۴، ص
 ۷۰ / مضمون: بدان کسانی که به اسمی از سوی پروردگارت آفریده شدند، بر سلطان ذات و ملیک
 اسماء و صفات برتری جستند، که دیگر بار به قیص بیضاء رجعت فرمود و مشرکان قیصش را به خونی
 که به علت بغض و عدوان ریختند گلگون نمودند و به این واسطه قلوب مقربان محزون شد و اگر
 بخواهی بعضی از اسرار امر را بدانی لوحی را که از جمال عرش نازل شده و به لوح البهآء تسمیه شده،
 سپس سورة الدم و سپس سورة الحج را بخوان. در هر یک از آنها نشانه هایی برای سؤال کنندگان و
 بیناتی برای عارفان وجود دارد.)

بنابراین، برای آن که به جزئی از کل مصائب و بلاهای وارده بر جمال ابهی آگاهی یابیم باید این لوح
 مبارک را مطالعه کنیم شاید به مفهوم این عبارات طلعت قدم پی ببریم که فرمودند، "قسم به آفتاب

معانی که از ظلم این ظالمان قائم خم شده و مویم سفید گشته البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی شناسی. بلکه طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نضارتش تمام شده. تالله قلب و فؤاد و حشا جمیع آب شده و لکن بقوة الله بین عباد حرکت می نمایم." (مائده آسمانی، ج 8، ص 37. یا این عبارت که در لوح دیگر می فرمایند: "بگو ای احبای حق قد این مظلوم از ظلم ظالمان خم گشته و مسک سود سفید گشته." (مائده آسمانی، ج 8، ص 37)

از آنجا که در لوح مبارک فوق اشارتی به سورة الدّم فرموده اند، دو عبارت از لوح مزبور راجع به بلا یای طلعت اطهر نقل می شود: "انک انت یا هدهد السبا اذهب بکابی الی مداین الله و ان یتسلک الطیور عن طیر القدس قل انی ترکتها حین الّتی کانت تحت مخالب الإنکار و منسر الاشرار و ما کان عنده من ناصر الا الله الذی خلقه و سواه و جعله سراج جماله بین السموات و الارض ان اتم توقنون و ان وجدت احداً من احبائی و یسئل منی قل تالله انی خرجت عن مدینة السّجن حین الذی کان الحسین مطروحاً علی الارض و کان رکبة الشّین علی صدره و یرید ان یقطع رأسه و کان السنان واقفاً تلقاء الرأس و ینتظر بان یرفعه علی السنان کذلک کان الأمر فی سرّ السرّ ان اتم تشعرون و فی تلك الحالة رأیت شفتاه یتحرک ... و انی تقرّبت رأسی الی شفتاه سمعتُ بانه تحت السیف یقول یا قوم تالله ما نطقت بینکم عن الهوی بل بما نطق مُنطق الطور فی صدری المقدّس الاصفی تالله لن تشبّه آیات الله بشیء... و انتم یا ملأ الشّرك فاستنشقوا هذه الآیات الّتی نزلت من جبروت الذّات من مالک الأسماء و الصّفات ان وجدتم منها رائحة القمیص عن یوسف العزیز اذاً فارحموا علیه و لاتقتلوه باسیاف الغلّ ان اتم تشهدون بعین الانصاف ثمّ فی انفسکم تنصفون." (آثار قلم اعلی، ج 4، طبع 133 بدیع، ص 62 / مضمون: ای هدهد سبا، کتاب مرا به بلاد خداوند بیر و اگر پرندگان از این پرندۀ قدسی پرسیدند بگو او را در حالی ترک کردم که زیر چنگالهای انکار و منقارهای اشرار بود و یار و یاورى جز خداوند نداشت؛ خدایی که او را آفرید و چراغ جمالش بین آسمانها و زمین قرار داد. اگر کسی از احبایم را یافتی که سراغی از من گرفت بگو سوگند به خداوند که از مدینة السّجن زمانی بیرون آمدم که حسین بر خاک افتاده و شمر بر سینه اش نشسته و قصد داشت سرش را ببرد و سنان بالای سرش ایستاده و منتظر بود که سر او را بر نیزه بزند. امر در باطن چنین بود و در آن حالت دیدم لبایش تکان می خورد و چون سرم را نزدیک لبانش بردم شنیدم که زیر شمشیر می فرماید ای مردم قسم به خدا که بین شماها از هوای نفس سخنی نگفتم بلکه آنچه که مکلم طور در سینه مقدّس پاکم سخن گفت بر زبان راندم. قسم به خدا که آیات الهی با هیچ چیز دیگر اشتباه نمی شود. و شما ای مشرکان، این آیات را که از جبروت ذات الهی نازل شده استنشاق کنید اگر بوی قمیص یوسفی را از آنها احساس کردید پس بر او ترحّم آورید و به شمشیر کینه و دشمنی او را نکشید، اگر به دیده انصاف بنگرید و در وجود خویش منصف باشید.)

همانطور که مشهود است جمال مبارک آنچه را که در گذشته ایام بر یکی از مظاهر حق واقع شده تلویحاً به خود نسبت داده‌اند که در این زمان به صورتی دیگر برایشان رخ داده است. این مشارکت در بلایای مظاهر ظهور و مقدسین که در طول تاریخ رخ داده در دیگر آثار مبارک نیز مشاهده می‌شود. در همین سوره‌الدّم ضمن مناجاتی به درگاه الهی می‌فرمایند، "ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّة اودعتنی بیّد التّمود ثمّ بید الفرعون و وردا علیّ ما انت احصیته بعلمک و احطته بارادتک و مرّة اودعتنی فی سجن المشرکین بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرؤیا الذی الهممتی بعلمک و عزّفتنی بسطانک و مرّة قطع رأسی بأیدی الکافرین و مرّة ارفعتنی الی الصّلیب بما اظهرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردانیتک و بدایع آثار سلطان صمدانیتک و مرّة ابتلیتنی فی ارض الطّف بچیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک الی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدیار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّة علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الی ان قطعوا ارکانی و فصلّوا جوارحی الی ان بلغ الزّمان الی هذه الايام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و يتدبّرون فی کلّ حین بان یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلک بكلّ ما هم علیه لمقتدرون و مع ذلک انت یا الهی و محبونی اودعتنی تحت ایدی هؤلاء المشرکین اذاً یا الهی فاشهدنی علی التّراب و تحت اسیاف اعدائک فو عزّتک یا محبونی اشکرک حینئذ فی تلک الحاله و علی کلّ ماورد علیّ فی سبیل رضائک و اکون راضیاً منک و من بدایع بلایاک." (آثار قلم اعلی، ج4، ص64 / مضمون: ستایش مر تو را، ای پرورد گارم، سزا است از برای قضایای بدیعت و بلاهای جامعت. یک بار مرا به دست نمرود دادی و دیگر بار به دست فرعون سپردی و بر من وارد آوردند آنچه که فقط تو بدان احاطه داری و توانی که بر شماری؛ دیگر بار بدان علّت که حرفی از رؤیایی را بر اهل عماء باز گفتم که تو به علمت به من الهام فرمودی [اشاره به آیه 6 از سوره یوسف که خداوند به او فرمود که علم تعبیر خواب به او می‌آموزد] مرا به زندان افکندی و یک بار سرم را به دست کافران بریدی و دیگر بار بدان علّت که جواهر اسرار فردانیت تو را و بدایع آثار سلطنت تو را اظهار کردم، بر صلیب زدی و یک بار در کربلا مبتلایم کردی به نحوی که بین بندگانت تنهای تنها بودم تا آن که سرم را بریدند و بر نیزه زدند و در هر دیار گرداندند و نزد مشرکان و منکران حاضر ساختند و دیگر بار در هوا معلّم ساختند سپس آماج تیرهای کینه و دشمنی قرار دادند تا آن که ارکانم از هم گسیخت و جوارحم پاره پاره شد تا به این زمانی رسید که کینه‌جویان علیه من اجتماع کردند و در هر آن تدبیری می‌اندیشند که بغض و کینه مرا در دلهای بندگان وارد کنند و هر آنچه که در توان دارند برای مکرری جدید به کار می‌گیرند و با این همه تو، ای خدای من و محبوب من، مرا زیر دست این مشرکان قرار دادی. پس، ای خدای من مرا بین که بر خاک افتاده و زیر شمشیر دشمنانت هستم.

پس قسم به عزّت تو ای محبوب من، شکر کنم تو را در این حالت و بر هر آنچه که در راه رضای تو بر من وارد شده و از تو و بلائی بی‌مانندت راضی هستم.)

در سوره حج بیت شیراز نیز بیاناتی از همین قبیل در شرح بلاهای وارده بر طلعت اطهر ذکر فرموده و در مقامی اشاره دارند که، "تالله اذاً یبکی علی فی رفیق الاعلی ثمّ عین محمد فی افق الأبهی ثمّ عین الروح فی جبروت العما ثمّ عین الکلم فی مواقع القصوی و تصحّ افئدة الحوریات فی الغرفات إن أتمّ تسمعون." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 77 / مضمون: قسم به خداوند که در این حالت حضرت اعلی در رفیق اعلی می‌گرید و از چشم حضرت محمد در افق ابهی اشک فرو می‌ریزد و دیدگان حضرت مسیح در جبروت عما سرشک می‌بارد و از چشمان حضرت موسی در عالم بالا اشک می‌ریزد و اگر بشنوید دلهای حوریات در غرفات فریاد و فغان بر می‌آورند.)

و به مخاطب سوره الحج، که جناب نبیل زرنندی است، می‌فرمایند، "إن سافرت الی دیار أخری و تجسس أحدً عن غلام الروح قل ترکته حین الذی کان قیصه مرشوشاً بدم البغضاء و احاطته دیاجن الأرض من کلّ الجهات و هو ینادی بینهم بندا الذی اضطربت عنه کلّ الأشياء عما خلق بین الأرض و السماء و كذلك کان الأمر إن أتمّ من العالمین و هو یقول یا قوم لا تقتلوا الغلام بعد الذی جائکم عن شطر القدس بکتاب مبین..." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 84 / مضمون: اگر به دیار دیگر سفر کردی و کسی جوئی حال این غلام روح شد، بگو او را در زمانی ترک کردم که پیراهنش به خون بغضاء آغشته و ابرهای تیره ارض از جمیع جهات او را احاطه کرده بود و او به ندایی سخن می‌گفت که جمیع اشیاء از آنچه که بین زمین و آسمان خلق شده به اضطراب آمدند و وضعیت چنین بود و او می‌فرمود که ای قوم این جوان را، در حالی که کتاب مبین را از سوی خداوند برای شما آورده است، به قتل نرسانید.)

مخاطب لوح مبارک

مخاطب این لوح مبارک خاتون جان قزوینی از صبیای مرحوم حاجی اسدالله فرهادی بوده است. جناب سمندر قزوینی درباره ایشان چنین مرقوم داشته‌اند، "جمعی از اماء الله در دور جناب طاهره از قانتات سابقات مصاحبات مؤانسات ایشان بوده‌اند که تفصیل آنها سبب تطویل است. از جمله محرمات و قانتات دخترهای مرحوم حاجی اسدالله بودند و مخصوصاً بزرگتر آنها خاتون جان نام که در دوستی و ارادت جناب طاهره بی‌اختیار بود و از تقریرات و تحریرات ایشان از همان اوقات ذکر جمال مبارک ابهی جلّ ذکره ورد زبانش و راحت جانش بود و وقتی هم جمعی را از قبیل حاجی حسن زرگر و

برادرش آعلی و کریم خان متخلص به بهجت برانگیخته به طهران به حضور جمال مبارک فرستادند و رجا و استدعای خلاصی جناب طاهره را از خانه محمودخان کلانتر نمودند و پیوسته در ایام توقّف جمال قدم در بغداد عرایضشان می‌رفت و الواح عنایت می‌شد و یک نسخه از قصیدهٔ عزّ ورفائیه برای همشیره او حضرت کلیم مرحمت فرموده بودند و لوح مشهور به لوح البهاء به افتخار مشارالیه عطا شده بود. و سفری هم با دختر و دامادش، حاجی حسن زرگر، به عکا مشرف گردیدند و این چند خواهر که ضلع مرحوم آقا هادی و ضلع مرحوم آقا مهدی و ضلع مرحوم آحمد جواد عموجان باشند تا آخر ایامشان به قدر استعداد و قوه به خدمات امریه قیام و اقدام داشتند و اخیراً هم خانهٔ موروثی خود را برای مشرق‌الاذکار تسلیم نمودند و از حضور جمال قدم، جلّ امره، رجا و استدعای قبول کردند و لوحی که ذکر و امضای این مطالب در آن است در همان خاندان موجود است." (تاریخ سمندر، ص 368-369)

زمان و محلّ نزول لوح مبارک

اگرچه جناب اشراق خاوری (گنج شایگان، ص 40) مرقوم داشته‌اند که، "این لوح مبارک ... در ایام قریب به خروج جمال قدم از بغداد مخاطباً للمؤمنین و المؤمنات نازل گردیده" اما، جناب فاضل مازندرانی (اسرار الآثار خصوصی، ج 2، ص 89) معتقدند که در سنین ادرنه نازل شده است و از همان زمان هم عبارت "علیه بهاءالله" رواج یافت. جناب وحید رأفتی نیز اشارتی دارند که، "متن لوح و مضامین مطروحه در آن نشان می‌دهد که اثر مزبور در ایام ادرنه از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است." (سفینه عرفان، دفتر بیستم، ص 22)

اگرچه تاریخ دقیق نزول لوح در جایی ذکر نشده است، اما به نظر می‌رسد با اوج گرفتن مخالفت ازل و پیروان او در دوران ادرنه، این لوح مبارک عزّ نزول یافته است، زیرا، بنا به نوشتهٔ جناب رأفتی، "لوح البهاء آئینهٔ تأثر و تکدر و حزن و اندوه شدید حضرت بهاءالله در ایام ادرنه است. ایامی که مخالفت، دسائس، مفاسد و مقاصد سیئهٔ میرزا یحیی ازل و اعوان او به اوج خود رسید و منجر به حصول «فصل اکبر» بین ازل و طرفداران او با جمال اقدس اهبی و اصحاب آن حضرت گردید." (همان)

از آن گذشته، اصطلاح "اهل بهاء" از این زمان بود که بین احبّاء مصطلح شد و قبل از آن متداول نبود. به عقیدهٔ جناب رأفتی، "شاید این لوح مبارک از جمله اولین الواحی باشد که در آن این اصطلاحات به کار رفته است. تا ایام ادرنه و حصول فصل اکبر معمولاً اصطلاحات «اهل بیان» و

«ملاً بیان» در آثار مبارک که متداول بوده و در بین مردم نیز پیروان نهضت جدید همه به نام بابی و بایه و بیانی‌ها و بایان و اصطلاحاتی از این قبیل معروف و مشهور بوده‌اند. ولی وقتی فصل اکبر در ایام ادرنه اتفاق افتاد پیروان حضرت بهاء‌الله به «بهائی» و «اهل بهاء» و «بهائیان» اشتہار یافتند و در خطابات قلم اعلی نیز این نفوس از جمله به «اهل البهاء» مخاطب گشتند. (سفینه عرفان، دفتر بیستم، ص 23)

در متن لوح مبارک آمده است، "قل أن یا اهل البهاء أن اركبوا سفينة البقاء التي جرت علی بحر الحمراء..." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 158).

مفاد و مضامین لوح مبارک

ابتدا باید به چند نکته اشاره بشود؛ اول آن که اصل لوح مبارک به زبان عربی است اما جمال ابهی، بنفسه المبارک، ترجمه فارسی آن را مرقوم داشته‌اند و در بدایت بخش فارسی ذکر فرموده‌اند، "این کلمات در شرح توقیع مبارک نازل شده و لکن معانی الفاظ آن به لسان پارسی شرح شده و بر حقیقت معانی آن احدی آگاه نه الا نفسه المقتدر العزیز القدير." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 159) در پایان بخش فارسی مرقوم داشته‌اند، "این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی به لسان پارسی ذکر شد تا هر نفسی از معین قدس حیوان که از فم رحمن جاری و ساری گشته طلب حیات باقی نماید و بعضی از این آیات توقیع منیع ترجمه نشده به ادراک قارئین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند." (همان، ص 161)

نکته دیگری که در اهمیت این لوح مبارک باید به آن اشاره شود آن است که جمال قدم در متن لوح می‌فرماید، "ای بندگان من و مرایای جمال من، اگر یافتید نفسی را این که قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد، پس بنویسید این کلمات بدیع منیع را به مداد الماسیه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آن که آثار الهی در مابین عباد او انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید، پس بنویسید آنچه از سماء تقدیس نازل شده به ذهب خالص و بفرستید به مدینه‌ها و دیارهای من که شاید اهل دیار به جمال مختار راه یابند و هدایت شوند و از سلسبیل قدس منیع و تسنیم عزّ بدیع بیاشامند." (همان، ص 165)

نکته سوم آن است که جمال قدم تصریح می‌فرماید که "به درستی که اشراق فرموده از افق این کلمات پروردگار، آفتاب‌های عزّ صمدانی را ... و تربیت می‌فرماید به هریک از این آفتاب‌ها عالمی از عوالم‌های خود را که اطلاع به آن عوالم نیافته احدی از ممکنات مگر نفس او... پس بشارت باد کسی را که مرآت صدر خود را مقابل نماید به این آفتاب‌های عزّ تمکین ... و بیفتد به وجه خود بر تراب در نزد

طلوع این شمس معانی و نباشد از تکبرکنندگان." (همان، ص 166) به این ترتیب جمال قدم لزوم استفاده از این شمس جهت تربیت شدن را تصریح می‌فرمایند و این که احبای الهی را از تکبر و خود بزرگ بینی منع می‌کنند و خضوع و خشوع در مقابل مظهر ظهور الهی و اوامر او را تعلیم می‌دهند.

نکته چهارم آن که در متن عربی کتاب اشارتی به بلعام است که در متن فارسی آن وجود ندارد. در متن عربی آمده است که خداوند به جمال قدم می‌فرماید آنچه را که خلف سرپرده‌های عصمت بوده و ما اسرار آن را برایت کشف کردیم به عباد بگو تا که شاید به آنچه که در تورات ذکر کردیم پی ببرند و عبرتی برای شنوندگان باشد تا کسانی که در محضر مظهر ظهور قرار می‌گیرند از اشارات کلمات دچار استکبار نگردند. بعد به شخصی به نام بلعام اشاره دارند که، "إِنَّا خَلَقْنَا الْبَلْعَامَ مِنْ قَبْلِ بَقْبُضَةِ مِنَ الطَّيْنِ ثُمَّ الْبَسْنَاهُ قَيْصَ الْأَسْمَاءِ بَحِيثَ اشْتَرْنَا اسْمَهُ بَيْنَ عِبَادِنَا الْمُقَرَّبِينَ وَارْفَعْنَا ذِكْرَهُ إِلَى مَقَامِ الَّذِي كَانَ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ فِي أَكْثَرِ الدِّيَارِ وَأَحَاطَتْهُ أَمْطَارُ الْفَضْلِ مِنْ سَحَابِ امْرَأَةِ الْمَبْرُومِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ. فَلَمَّا قَضَتْ أَيَّامَ، بَعَثْنَا بَعْدَهُ الْكَلِيمَ بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَرْسَلْنَا إِلَى بَلْدِهِ إِذَا أَنْكَرَهُ وَغَرَّتُهُ الرِّيَاسَةُ إِلَى أَنْ حَارَبَ بِالَّذِي بِحَرْفٍ مِنْهُ خُلِقَ السَّمَوَاتُ وَمَادُونَهَا وَالأَرْضِينَ وَمَا عَلَيْهَا وَجَعَلْنَاهُ مَظْهَرَ نَفْسِي الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ." (ص 157-158 / مضمون: ما بلعام را از مشتی خاک آفریدیم و قیص اسما به او پوشاندیم به طوری که او را بین بندگان مقرب مشهور ساختیم و ذکرش را بلند کردیم به طوری که در بیشتر شهرها او را ذکر می‌کردند و باران فضل از سحاب امر او را احاطه کرد. چون زمان بگذشت موسی را مبعوث نمودیم و به او آیات بینه دادیم و به دیار بلعام فرستادیم. ولی ریاست او را مغرور ساخته موسی را انکار نمود و با کسی که به حرفی از سوی او آسمان و زمین آفریده شد و او را مظهر نفس خود قرار دادیم، مخالفت کرده محاربه نمود.)

بعضی می‌گویند او همان لقمان حکیم است که ذکرش در قرآن و ایقان آمده است. (ثالثی درخشان، ص 237) جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مستور است نشنیده‌اند که با آن که یکی از اوصیای انبیای قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض می‌شمرند و طاعتش را اطاعت الله می‌دانستند و اشتهاش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد به معارضه آن جمال احدیه قیام نمود." (مائده آسمانی، ج 7، ص 66-67)

برای مطالعه بیشتر درباره بلعام می‌توان به عهد عتیق، سفر اعداد، باب 22-24 و نیز باب 31 مراجعه نمود.

انتظار جمال قدم از احبّاء

جمال مبارک از احبّاء انتظار دارند در همراهی با ایشان در تحمل بلا یا ساکت ننشینند و آرام نگیرند و به خود نپردازند بلکه چون ایشان به تربیت اهل عالم قیام کنند. این موارد را در خلال عباراتی ظاهراً ملامت گونه بیان می کنند، اما در واقع انتظار دارند احبّای الهی، همانند فروع شجره ربّانی، متحمل بلا یا و سختی ها شوند و جزع و فزع نمایند. برای مثال به مخاطب لوح می فرمایند، "ای کنیز خدا، آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اضطراب را بر اضطراب نمائی بعد از آن که قیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مرشوش و محمّر گشته به دم بغضاء در بین ارض و سماء" (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 159)

بدیهی است در حالی که جمال ابهی میل دارند احبّاء همواره مسرور باشند، در اینجا مقصود طلعت ابهی نمی تواند چنان باشد که احبّاء زانوی غم به بغل گیرند و در زاویه نحول عزلت گزینند. بلکه مشتاقند به یاری ایشان قیام کنند. زیرا طلعت ابهی برای اصلاح عالم آمده اند و تصریح دارند که، "مقصود از این ظهور اعظم اصلاح عالم و امم بوده لا غیر." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص 147) و در همان لوح مبارک می فرمایند، "این مظلوم شهادت می دهد بر این که عباد از برای اصلاح و الفت و اتحاد از عدم به وجود آمده اند."

بنابراین، برای آن که بتوانیم یار و یاور طلعت ابهی باشیم باید قیام به اصلاح عالم نماییم. اما در لوح البهآء گلایه حضرت بهاء الله از بایان در آن دوران این است که، "هر گاه از دوستان استغاثه نماید و یا از محبّان استعانت جوید به شمشیرهای حسد تقرّب جویند و به تیغ های رشک و غضب اجابت نمایند." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 160) در لوح البهآء می فرمایند، "قسم به جمال ذوالجلال که بلا یا این جمال اعظم تر و اکبر تر است از بلا یاء اولین و آخرین اگر هستی تو از گواهان. و در این وقت یوسف جمال در تحت اظفار الذئب به نداء حزین ندا فرماید و از احبّای خود طلب نصرت نماید که شاید نفسی به قدرت و سلطنت آلهیه بر این امر قیام نماید و این جمال مظلوم را نصرت نماید." (همان، ص 163)

این استعانت جمال مبارک از احبّای الهی در قالب ذکر تمثیل هایی از مظاهر ظهور و مقدّسین ادوار سالفه بیان شده است.

حضرت یوسف. در بدایت اشاره گذاری به داستان حضرت یوسف دارند که به دست برادران حسود در چاه افکنده شد و در ظلمت قعر چاه بماند تا کاروانی به نزدیکی چاه رسید و شخصی که مأمور یافتن آب بود و پیشاپیش کاروان حرکت می کرد به آن چاه رسید و دلوی در چاه افکند تا آب

بر آورد، اما یوسف بر دلو نشست و از چاه برون شد. اگرچه ابتدا او را به بردگی فروختند اما نهایتاً عزیز مصر شد.

در اینجا حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در این وقت جمال ابهی در بئر ظلها مسجون گشته و در جُنَج بلا محبوس شده. پس اگر یافتی تو سیارهٔ عما را، او را بر این بئر ظلهمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دلّو وفا را در این بئر ظلها فرود آرد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند و به لحظات و نظرات او مستضی شوند عالمیان." (ص 160)

داستان حضرت یوسف در قرآن کریم، سورهٔ یوسف، آیهٔ 10، چنین ذکر شده است که چون برادران بر او حسد بردند یکی گفت که یوسف را بکشید یا در سرزمینی دوردست بپندازید تا توجه حضرت یعقوب بر دیگر برادران باشد. اما، "قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ." (مضمون: گوینده‌ای از آنها گفت یوسف را نکشید بلکه اگر می‌خواهید کاری بکنید در قعر چاهی بپندازید تا که کاروانی او را برگیرد.) و در آیهٔ 19 و 20 می‌فرماید، "وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ* وَ شَرَوْهُ بَثْنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ." (مضمون: و کاروانی آمد و آب‌آورشان را فرستادند و او دلوش را انداخت. گفت مرده باد، این جوانی است. او را پنهانی برای خود برداشتند تا سرمایه سازند و خداوند بر آنچه می‌کردند آگاه بود. پس او را قیمت ناچیز، به چند درهم اندک، فروختند و در این کار زهد پیشه ساختند.)

در اینجا ذکر نکته‌ای لازم می‌آید و آن این که واژهٔ "وارد" که به معنای آب‌آور آورده شده، به معنای پیشرو، پیشتاز، مقدم، راهنما و امثال آن نیز آورده شده است. از آنجا که حضرت عبدالبهاء در استناد به همین آیهٔ قرآن، به جای لفظ "وارد" از واژهٔ "رائد" استفاده کرده‌اند، به نظر می‌رسد ناظر به معنای دوم واژهٔ "وارد" بوده‌اند که ما نیز می‌توانیم همین استنباط را داشته باشیم. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به شخصی به نام یوسف، که محبوس بوده، چنین می‌فرماید:

"هو الله، یا یوسف، ایها الصّدیق، لا تبتئس من الاحتباس فی غیابت الجبّ و الأحزان. فسوف یأتی رائدُ الملکوت و یدلی دلو الوفا و ینجیک من البئر الظلها و یدخلک فی مصر البهَاء و یستقرّ علی سریر العلی و تمشی عزیزاً مکیناً جلیلاً بعد ما کنت غریباً ذلیلاً حقیراً." ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، ص 247 / مضمون: ای یوسف، ای راستگو، از زندانی شدن در قعر چاه و احزان ناراحت

مباش. پس به زودی رائد ملکوت بیاید و دلو وفا بیندازد و تو را از چاه تیره نجات بخشد و در مدینه بهاء وارد کند و بر تخت متعالی بنشانند و بعد از آن که غریب و ذلیل و حقیر بودی در کمال عزت و جلال مشی خواهی کرد.

اما، داستان حضرت یوسف در تورات چنین آمده است که وقتی خواستند یوسف را بکشند، برادرش روئین (یا بنیامین)، که قصد داشت به نحوی یوسف را از دست برادران نجات دهد، گفت، "خون مریزد او را در این چاه که در صحراست بیندازید و دست خود را بر او دراز مکنید... او را گرفته در چاه انداختند. اما چاه خالی و بی آب بود." (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب 37، عبارات 21-24)

در این هنگام قافله اسمعیلیان می رسد و برادران به فکر می افتند که یوسف را به آنها بفروشند. پس "یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را به اسمعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند." (همان، عبارت 28)

حضرت ابراهیم. دیگر بار جمال مبارک مخاطب را گویند، "ای کنیز من آیا در محل خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی بعد از آن که خلیل رحمن در دست نمرود، ملک طغیان، مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و معینی مشاهده ننماید مگر خداوندی که عزیز و جمیل است." (ص 160)

حکایت حضرت ابراهیم در زمان سلطنت نمرود مشهور است. حضرت عبدالهء می فرمایند، "حضرت ابراهیم در بین نهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت و مخالفت با ملت و دولت خویش حتی خاندان خود کرد. جمیع آله ایشان را رد نمود و فرداً وحیداً مقاومت یک قوم قوی فرمود و این مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه ... آنان یک اله نداشتند بلکه به آله متعدده معتقد بودند و در حق آنان معجزات نقل می نمودند. لهذا کل بر حضرت ابراهیم قیام کردند. کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفا. بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قلع و قمع گردد و اثری از او باقی نماند." (مفاوضات، فصل "د")

در قرآن کریم نام نمرود نیامده ولی (سوره بقره، آیه 258) به پادشاهی اشاره شده که با حضرت ابراهیم محاجه می کرد زیرا حضرت ابراهیم او را به پرستش خدای یگانه فرا خواند. مفسران اسلامی نام او را نمرود گفته اند. در سوره انبیاء به حکایت شکستن بت ها و غیره توسط حضرت ابراهیم اشاره شده و در آیات 68 و 69 ذکر شده که گفتند او را در آتش بیندازید و خداوند آتش را بر او گلستان فرمود.

طبق آنچه که در تورات آمده حضرت ابراهیم و نمرود در یک زمان نبودند. یعنی نمرود نسل سوم از حضرت نوح و حضرت ابراهیم نسل دهم از آن حضرت است (سفر پیدایش، باب یازدهم). اما در روایات یهودی، از جمله در تلمود، محاجّه بین نمرود و ابراهیم آمده است.

جمال مبارک به رویارویی نمرود و حضرت ابراهیم اشاره دارند: "وَ اذْكَرْ اِذَا وَقَدَ النَّمْرُودُ نَارَ الشِّرْكِ لِيَحْتَرِقَ بِهَا الْخَلِيلُ اَنَا نَجِيْنَاهُ بِالْحَقِّ وَ اخذَنَا النَّمْرُودَ بِقَهْرِ مَبِيْنٍ." (لوح رئیس، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۰۹ / مضمون: به یاد آور موقعی که نمرود آتش شرک را روشن کرد تا حضرت ابراهیم را به آن بسوزاند، ما او را به حق نجات دادیم و نمرود را به قهری آشکار اخذ کردیم.)

البته داستان گلستان شدن آتش بر حضرت ابراهیم، که در قرآن در سوره انبیاء آمده، در امر مبارک تعبیری دیگر دارد به این معنی که آتش عبارت از آتش کفر و الحاد منکرین بود نه آتش ظاهری. جمال قدم در سوره النصح می‌فرمایند، "... حَتَّىٰ بَلَغَ الْأَمْرُ إِلَىٰ عِبْدٍ مِّنْ عِبَادِنَا الَّذِي اشْتَعَلَتْ فِي صَدْرِهِ نَارُ الْكُفْرِ وَ كَانَ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا فِي غَشَوَاتِ أَنْفُسِهِمْ مَيِّتُونَ وَ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ وَ قَالَ أَرِيدُ أَنْ أَقْتَلَ إِبْرَاهِيمَ أَوْ أَحْرَقَهُ بِعَذَابِ النَّارِ وَ كَذَلِكَ كَانُوا أَنْ يَتَدَبَّرُونَ إِلَىٰ أَنْ أَوْقَدُوا نَارَ الْكُفْرِ وَ اخذُوا إِبْرَاهِيمَ وَ دَعَوْهُ فِي النَّارِ وَ كَانُوا عَلَىٰ أَصْنَامِ أَنْفُسِهِمْ عَاكِفُونَ إِذَا جَعَلْنَا النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ رُوحًا وَ رَحْمَةً وَ كَذَلِكَ حَفِظْنَاهُ وَ نَحْفَظُ الَّذِينَ فِي الْبَلَاءِ يَصْبِرُونَ." (لمعات الأنوار، ج 2، ص 350 / مضمون: تا آن که کار به جایی رسید که یکی از بندگان ما که آتش کفر در سینه‌اش برافروخته و از جمله کسانی بود که در پوسته نفس خود مرده بودند و قوم اجتماع کردند و او به آنها گفت که قصد دارم ابراهیم را به قتل برسانم یا به عذاب نار بسوزانم و اینچنین مشغول برنامه‌ریزی بودند تا آن که آتش کفر را برافروختند و ابراهیم را در آتش انداختند و خود به پرستش بت‌های نفس خویش پرداختند. پس ما آتش را بر او سرد و سلامت و رحمت و مرحمت ساختیم. اینچنین او را حفظ کردیم و هر کسی را که در بلایا صابر باشد حفظ می‌کنیم.)

البته، حضرت ابراهیم از خداوند تقاضای خلاصی از آتش را نکرد و در کمال صبر و انقطاع بود. حضرت بهاء الله به آن شهادت داده‌اند و می‌فرمایند، "وقتی از اوقات در دیباج کتاب انقطاع کلمه مبارک که محکم حضرت خلیل را ذکر نمودیم که شاید عرفش عالم را معطر نماید و اُمم را آگاه سازد. در حینی که نار ظلم نمرود مشتعل و حکم بر اِحراق هیکل خلیل زمان روح ماسواه فداه از آن مطلع شرک صادر ظاهر شد از آن حضرت آنچه را که رایحه‌اش از عوالم معانی و بیان و حکمت و عرفان قطع نشود. حینی که آن حضرت را معلق نمودند در نار، جبرئیل به امر حق به او رسید و عرض نمود

«أَيُّكُونُ لَكَ حَاجَةٌ» قال «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا» لعمرالله عرف این بیان حقایق وجود را به نور انقطاع منور فرمود. اگر نفسی به حرارت این بیان فائز شود او از عالم و عالمیان بگذرد و بما ارادالله تمسک جوید. (حدیقه عرفان، ص ۱۲۴-۱۲۵)

حضرت عبدالبهاء در لوح کوتاه و بسیار زیبایی چنین می فرمایند، "هو الاهی ای عاشق روی بهاء گویند چون ابراهیم خلیل را در آتش سعیر انداختند، جبرئیل ندا کرد، «هل لك حاجة» خلیل جلیل جواب فرمود، «أَمَّا إِلَيْكَ، فَلَا. كَفَىٰ عَن سَوَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي.»

تو نیز توجه به حضرت غیب ابهی کن و بگو: ای واقف اسرار، ای هادی ابرار، ای مونس احرار، جانم به فدایت. ای دلبر دلجو، ای گلرخ مهرو، ای سرور خوشخو، جانم به فدایت. حاجت تو بدانی، هر چند نهانی، در هر دمی آتی، جانم به فدایت. ع" (نسخه واصله از مرکز جهانی به مؤسسه ملی تربیت امری به تاریخ 15 اکتبر 1996)

حضرت امام حسین. سپس هیکل مبارک خود را به امام حسین تشبیه می فرمایند. می دانیم که حضرت بهاءالله رجعت حسینی هستند و این مطلب در بعضی از آثار مبارک ذکر شده است. مثلاً در لوح نصیر می فرمایند، "تالله هذا هو الذي قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم علي ثم بهذا الاسم المبارك المتعالي المهيمن العلي المحبوب و ان هذا لحسين بالحق قد ظهر بالفضل في جبروت العدل و قام عليه المشركون بما عندهم من البغي والفحشاء ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء و رفعوه على السنان بين الارض و السماء و اذا ينطق الرأس على الرماح بان يا ملاء الاشباح فاستحيوا عن جمالي ثم عن قدرتي و سلطنتي و كبريائي..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 196 / مضمون: سوگند به خدا که این همان کسی است که یک بار به اسم روح [حضرت مسیح] سپس به اسم حبيب [حضرت محمد] سپس به اسم علی [حضرت اعلی] سپس به این اسم مبارک متعالی [حضرت بهاءالله] ظاهر شد. این قطعاً حسین است که به فضل از جبروت عدل ظاهر شده و مشرکان به علت بغی و فحشا علیه او قیام کردند و سرش را به شمشیر کینه و دشمنی بریدند و بر سر نیزه زدند و آن سر روی نیزه به سخن آمده گفت ای اشباح، از جمالم حیا کنید سپس از قدرتم و سلطنت و کبریایی من شرم نمایید...)

در لوح بهاء به تشنگی حسین اشاره کرده می فرمایند، "ای کنیز من، آیا از ماء عذب فرات بنوشی بعد از آن که حسین مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خد منیرش از حرارت ظمناً برافروخته به شدتی که از عروق مبارکش قطرات دم می چکد." (ص 160-161) البته در بخش عربی به "ارض طف" نیز اشاره دارند. "معنای لغوی آن «سرزمین مرتفع» است. طف، مشرف بر عراق بوده است. و

آن نام سرزمین کربلا است، به معنای سرزمین مرتفع و بلند، و «یوم الطف» اشاره به حادثه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام در آن سرزمین است. روز طف که همان عاشورا است، در ادبیات به ویژه در اشعار عرب و مرثی شاعران شیعه بسیار بکار رفته است و از حسین علیه السلام به عنوان «قتیل الطف» یاد شده است." (فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، نشر معروف، قم، ۱۳۷۴، ص ۲۷۳)

حکایت حضرت امام حسین به قدری شهرت دارد که نیازی به ذکر آن نیست. به طور خلاصه ذکر می شود که ایشان در روز جمعه دهم محرم سنه 61 قمری، مطابق دهم اکتبر سنه 680 میلادی در کربلا به شهادت رسیدند. حضرت بهاء الله کلّ واقعه را صبح تا ظهر ذکر فرموده اند، "از قبل امری سیدالشهدا را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حقی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد با این که امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت." (کتاب ایقان، ص 176)

حضرت اعلی به تشنگی حضرت امام حسین اشاره دارند، "... فسوف نُعَذَّبُ الذّین حاربوا الحسین علی الارض الفرات من اشدّ العذاب و بأس النّکال علی الحقّ بالحقّ عظیماً الله یعلم قلب الحسین و حرّه من العطش العظیم و صبره فی الله الاحد القدیم و قد کان الله علیه بالحقّ شهیداً." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۴، ص ۲۳ / منتخب آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 47 / مضمون: به زودی کسانی را که با امام حسین در ارض فرات جنگیدند به شدیدترین عذاب و عقوبت سخت معذب خواهیم ساخت. خداوند واقف است بر قلب حسین و حرارت آن از شدت عطش و صبرش بر خداوند احد قدیم و خداوند بر او گواه است.)

حضرت ورقه علیا در مکتوبی به مقایسه واقعه کربلا و شهادت احبای یزد مرقوم داشته اند، "... هر چند ناصبیان [مخالفان حضرت علی و اولاد ایشان] در صحرای کربلا مانند سیل بلا هجوم بر سیدالشهدا نمودند و به مثابه گرگان خونخوار آن سروران بارگاه قدس را دل و سینه دریدند و آغاز ستیزه کردند و سرها به نیزه نمودند و ایلغار بر آن مظلومان کردند و اموال تالان و تاراج نمودند ولی مدت این بلا در صحرای کربلا از صبح تا ظهر بود اما مصیبت شهدای یزد مدت یک ماه امتداد یافت و از این گذشته اصحاب حضرت سیدالشهداء روح الشهداء له الفداء دست به مدافعه گشودند و هر یک جمعی از ناصبیان را به خاک انداختند و خون ریختند بعد شهید شدند اما این مظلومان قاتلان را بنهایت بشاشت مقابله نمودند و به زبان پر حلاوت مخاطبه کردند. آنان شمشیر زدند و ستمدیدگان شکر و شیر دادند آنان خنجر به خنجر شهدا آزمودند و اینان شهد و شکر آمیختند آنان به سب و لعن زبان گشودند و اینان طلب عفو و مغفرت از حضرت احدیت به جهت ستمکاران خواستند. هر چند شهدای کربلا، روح المخلصین لهم

الفداء، به حقیقت مظلوم و مقهور و مغدور بودند اهل ملاً اعلی از ظلم اعداء در دشت کربلا خون گریستند ولی به حسب ظاهر در مقابل هر یکی از شهداء بزرگوار نفوسی چند در وقت مبارزه مقتول شد و لکن شهداء یزد در مقابل هجوم اعداء و شمشیر جفا کلمه نامناسی بر زبان نراندند." (محاضرات، ج 1، ص 530)

حضرت مسیح. در مقام بعد به ذکر حضرت مسیح می پردازند و می فرمایند، "ای کنیز من، آیا متبسم شوی و یا خنده نمایی بعد از آن که روح در دست یهود افتاده و به زخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثعبان کین او را در کلّ حین بگزند." (ص 162)

اصطلاح "روح" درباره حضرت مسیح بسیار در آثار طلعات مقدسه به کار رفته است. در سورة النصح می فرمایند، "أرسلنا الرّوح بالروح و سمّیناه بعیسی فی ملکوت الأرض إن أتمّ تعلمون و نزهناه عن کلّ مکروه و اسمعناه نغمات الرّقاء و أجدبناه بنغمة من الغیب و طهرناه بماء قدس محبوب و نفخناه فیهِ من ساذج الرّوح و البسناه خلع النبوة و اصطفیناه عن بین العباد و جعلناه آیه لمن خلّق من کلمة الله من قبل و من بعد كانوا أن یُخلّقون و أحمیناه فی ملاً الأعلی من قبل أن یُخلّق کلّ من علی الأرض من طین مسنون و أمرنا کلّ من فی السموات و الأرض بأمره و أخذنا له العهد عن کلّ شیء و هذا ما رقم فی الواح الرّوح من مداد مسک معطور و بعثناه من نفحات القدس و جعلناه آیه للذینهم كانوا فی فردوس العزّیحرون." (لمعات الانوار، ج 2، ص 357 / مضمون: روح را به کمال روح فرستادیم و او را در روی زمین عیسی نامیدیم و از هر مکروهی پاکیزه ساختیم و نغمة ورقا را به او شنواندیم و به نغمة ای از غیب مجذوب ساختیم و از آب مقدس محبوب طاهر نمودیم و ساذج روح در او دمیدیم و لباس نبوت بر او پوشاندیم و از بین بندگاه برگزیدیم و او را نشانی از برای کسانی که از کلام الهی قبلاً خلق شدند و کسانی که بعداً خلق می شوند قرار دادیم و در ملاً اعلی قبل از خلق کائنات حیات بخشیدیم و همه را به امر الهی که او آورد امر نمودیم و عهد او را از همه گرفتیم و از نفحات قدس مبعوث کردیم و آیتی برای کسانی که در فردوس عزّ به سر می برند قرار دادیم.)

بعد از آن است که به مخالفت هایی که با آن حضرت شد اشاره می فرمایند که کسی به او ایمان نیاورد و احدی به آن سیمای نورانی اقبال نکرد و مردمان او را تکفیر کردند و از او روی برگرداندند و برخی به باطل با او مجادله کردند و بعضی او را ریشخند نمودند تا آن که عرصه بر او تنگ شد و جایی امن برای

خود نیافت. تا آن که او را به جنود نامرئی نصرت کردیم و به آسمان قدس بالا بردیم و دست کفر را از دامن او کوتاه کردیم. (همان، ص 358)

می‌دانیم که حضرت مسیح از زمانی که دعوت خود را آشکار ساختند، به عذابی از سوی یهودیان مبتلا گشتند و همواره آواره و سرگردان در کوه و صحرا بودند. بعد از شهادت هم ذکر در کتب از ایشان نشد اما چون اکسیر اعظم نزد آن حضرت بود آوازهٔ امر ایشان بلند شد. جمال مبارک در بیانات شفاهی خطاب به جناب ورقا می‌فرمایند، "ملاحظه در حضرت مسیح کن که چون یهود او را شهید کردند، به قدری این شهادت نزدشان بی‌اهمیت بود که در کتبشان ذکر از آن نشده ولی چون آیت مذکوره [اکسیر اعظم] در وجود مسیح موجود بود در زیر خاک پنهان نماند و ملاحظه می‌کنی که چه انقلابی در عالم انداخت، در صورتی که حضرت مسیح از حُقاء احتراز می‌فرمود." (مصباح هدایت، ج 1، ص 263-264)

حضرت عبدالبهاء به علّت فرار حضرت مسیح از حمقا اشارتی لطیف دارند. طلعت میثاق می‌فرمایند، "حضرت روح فرار به اعلیٰ قله جبال می‌فرمود. سبب سرعت و شتاب را شخصی استفسار نمود. فرمود از احمق نادان گریزانم. عرض نمودند قوت اسم اعظم به کار بر. فرمودند به فیض روح القدس و روح مسیحائی کور بینا گردید و کر شنوا و لال گویا و مرده احیا. ولی صد هزار اسم اعظم به احمق نادان تأثیری نبخشید و فائده‌ای نمود. چه که حماقت غضب و قهر حضرت ربّ عزّتست، چاره‌ای ندارد و علاجی نپذیرد. حال سست عنصران در عهد و پیمان مظهر حماقت و نادانی‌ای هستند که صد هزار اسم اعظم تأثیر نکند تا چه رسد به وعظ و نصیحت." (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 423)

حضرت نقطهٔ اولی. جمال مبارک بارها در آثار مبارکه از حضرت اعلیٰ به عنوان ظهور اولم اشاره داشته‌اند. مثلاً در سورة الوفا می‌فرمایند، "تالله هذا النقطة الأولى قد ظهر فی قیصه الأخری باسمه الأبهی." (آثار قلم اعلیٰ، ج 4، ص 351) در لوح نصیر می‌فرمایند، "ای نصیر در ظهور اولم به کلمهٔ ثانی از اسم بر کلّ ممکنات تجلّی فرموده به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بی‌زوالم دعوت فرمودم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 172) و در همان لوح مبارک می‌فرمایند، "ملاحظه نما در ظهور اولم به اسمی علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود...". (همان، ص 185) در لوح مریم نیز آمده است، "ای مریم، مظلومیت مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نمود." حضرت ولی امرالله در متن انگلیسی کتاب گاد پاسز بای (118) تصریح فرموده‌اند که مقصود از ظهور اولم حضرت اعلیٰ هستند.

در لوح البهاء تشابه دو ظهور و بلایای وارده بر آن دو طلعت قدسی را اینگونه بیان می‌فرمایند، "بدان که محبوب رحمن بین ملاً بیان چون نقطه اولی در بین ملاً فرقان مبتلا گشته. قسم به جمال ذوالجلال که بلایا این جمال اعظم تر و اکبرتر است از بلایاء اولین و آخرین." (ص 163)

جمال قدم مُحاط به بلایا. در این مقام به ذکر وضعیت خودشان می‌پردازند. به مخاطب لوح می‌فرمایند، "ای کنیز من آیا رخت طلب را به ساحت گلستان طرب کشانی و یا به جهت سیر و سیاحت خود را به رضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آن که جمال الهی از ایذا و اذیت جنود شیاطین نفسانی متغیر و پزمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده. ای کنیز من آیا سرور و شادمانی جویی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آن که فرح و مسرت پروردگار به حزن و کدورت عظمی تبدیل گشته و بدین جهت قطعات کبد ممکات و افئده مقررین از وراء حجابات به دم حمرا تقلیب شده. ای کنیز خدا، آیا از نعمت پروردگار خود تمتع جوئی و برخورداری طلبی بعد از آن که غلام الهی از قطعات کبد خود تناول نماید به سبب آنچه اکتساب کرده ایادی منافقین." (ص 161)

جمال قدم بارها به لطمات و صدماتی که متحمل شده‌اند اشاره فرموده‌اند. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند، "خلق فرمودی این ذره دکا را به قدرت کامله خود و پپروردی به ایادی باسطه خود و بعد مقرر داشتی بر او بلایا و محن را به حیثیتی که وصف آن به بیان نیاید و در صفحات الواح ننگجد. گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غل‌های محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی... چند سنه می‌گذرد که ابتلا به مثل باران رحمت تو در جریانست و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان و در این ایام مقعد انس و محفل امنی برای این بنده مقدر فرمودی. در اول به خدمتکاران با رحمت و رأفت تربیت نمودی و در آخر به اصحاب غضب و رجال سطوت و گذاشتی. بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی بر این بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جایز نبود بر این عبد جایز داشتند. تا این که عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضاء به خروج این بنده از ایران در رسید با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر، در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست، بعضی از اطفال از مفارقت اخیار آیات فراق قرائت می‌نمایند و برخی به علت یأس از وطن و دیار کتمل السلیم ناله می‌کنند و در بیابان حیرت سرگردان می‌گردیم و در صحراهای حسرت رجای ترا می‌طلبیم که شاید نسیم رحمت تو آید و احسان قدیم تو در رسد...". (حدیقه عرفان، ص 62 / کتمل السلیم: همانند به خود پیچیدن فرد مارگزیده)

جمال مبارک گاهی اشارتی دارند که زحماتشان برای تجلی حقیقت امر الهی بر نفوسی که از خارج از جامعه ناظر بر احوال هستند در اثر اعمال ازل و پیروانش بر باد رفته است و این دردی است عظیم برای آن حضرت که شاید علت عمده نزل لوح البهاء نیز همین باشد. در لوح دیگری می‌فرمایند، "آنچه این عبد در سنین متوالیه در اعزاز امرالله سعی نمود جمیع بر باد و هباء شد. البتّه تفصیل ورود این عبد در این ممالک و سلوک مع الناس را اصغاً فرموده‌اید. فَوَ عَمْرِكُ، یا اخی، بعد ورودی فَتَحَتِ السُّنُّ الْعِبَادِ بِنَاءَ رَبِّكَ وَاذَا كُلُّ يَضْحَكُونَ وَيَسْتَهْزِئُونَ. فَوَ اللَّهُ اسْتَحْيِي أَنْ اذْكُرْ لَكَ مَا فَعَلَ أُخِي الَّذِي عَلَّمَنَاهُ وَحَفِظَنَاهُ فِي عَشْرِينَ مِنَ السِّنِينَ الْبَتَّةِ تَا حَالِ خَيْرِ أَوْ بَعْدَ أَنْ دِيَارَ رَسِيدِهِ وَمَنْ يَنْظُرُ إِلَى كَلِمَاتِهِ بِعَيْنِ اللَّهِ يَعْرِفُهُ وَيَكُونُ مِنَ الْعَارِفِينَ. فَيَا لَيْتَ كُنْتُ حَاضِرًا وَشَهِدْتُ وَرَأَيْتَ مَا لَا يُذَكَّرُ بِالْبَيَانِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ لِسَانُ الرَّحْمَنِ فِي عُلِيِّ الْعَرْشِ وَكَفَى بِنَفْسِي شَاهِدًا وَعَلِيمًا." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 74، ص 9)

بدین لحاظ جمال قدم با حزنی عظیم از عداوت و بغضای اهل بیان یاد می‌کنند به نحوی که می‌فرمایند، "ای کنیزان من، در این هنگام چون غلام روحانی اراده نموده که جمال نورانی را از انظار محبین و مغلین بپوشاند، دست افسوس و حسرت را به کمال تأسّف و حیرت بر سر و سینه زنید و با ناله زار همراز گردید و به ضحیح و حنین دمساز شوید تا از چشم چشمه خون موج زند و از قلب جیحون دم جاری و ساری گردد." (ص 163)

این بیان مبارک شاید اشاره به دورانی در ادرنه باشد که در به روی آشنا و بیگانه بستند و با احدی ملاقات نفرمودند. این کلام حزین یادآور لوح مبارک حضرت عبدالبهاء است که بعد از صعود طلعت ابهی عزّ صدور یافت. می‌فرمایند، "ای هوشیار، جهانیان مدهوش اوهامند و بیپوشان صراحی و جام مدام. عکسی از پرتو تجلی در نهمخانه عاشقان افتاد جوش و خروش در خیل آشفتهگان افتاد و فریاد و فغان در قلوب عارفان حال که آن مجلی طور با رخی تابان و جعدی عنبر افشان و زلفی مشکین و لعلی نمکین و جمالی ظاهر و حسنی باهر ساقی بزم امکان گشت و درهای میکده الهی را بر جهانیان گشود و می تجلی خوشگوار سیبل فرمود و الحان بدیع به گوش میگساران رساند. خاموش و محبوب و محروم ماندند و چون حال را چنین یافت روی منیر را در پس پرده کرد و جمال عظیم را در سحاب غیب متواری فرمود." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 4، ص 77)

سخن پایانی

اگرچه مطالعه لوح مبارک مستلزم بحث بسیار زیادی است، اما جهت جلوگیری از تطویل کلام سخن به همین جا به پایان می‌رسد و به ذکر سه نکته بسیار مهم اکتفا خواهد شد:

اول آن که، جمال قدم تصریح می‌فرمایند کسانی که به آن حضرت اقبال نکرده‌اند به احدی از رسل و انبیاء سالفه ایمان ندارند: "جمال ابی از لطمات بغضا به لون صفرا مشهود گشته از ظلم کسانی که به احدی از رسل پروردگار ایمان و اقرار ننموده‌اند و این فضل عزیز منیع را انکار نموده‌اند." (ص 163) این نکته در لوح دیگری اینگونه ذکر شده است، "قسم به سلطان یفعل ما یشاء که نفسی که به این ظهور عزّ صمدانی مؤمن و موقن نشد به احدی از مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس صمدیه اقبال نخواهد نمود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 74، ص 7)

این معنی در لوح احمد نیز تصریح شده است و جالب آن که آن لوح مبارک نیز در ادرنه عزّ نزول یافته است. در آن می‌فرمایند، "و انک أنت ایقن فی ذاتک بأنّ الذی أعرض عن هذا الجمال فقد أعرض عن الرّسل من قبل ثمّ استکبر علی الله فی ازل الآزال الی ابد الآبدین."

مطلب اساسی این است که جمال قدم می‌فرمایند جمیع ظهورات سالفه به این ظهور ختم شده است چه سلسله ادیان ابراهیمی، چه شرق دور، چه ادیان ایرانی، چه در سایر نقاط دنیا: "و نفسی الحقّ قد انتهت الظهوراتُ الی هذا الظهورِ الأعظم." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 67 / آثار قلم اعلی، ج 1، ص 130) بنابراین، جمیع مظاهر ظهور برای آماده ساختن خلق جهت این دور صمدانی ظاهر شدند و مردمان را آماده ساختند که وقتی این ظهور کلی الهی واقع می‌شود اقبال نمایند. حتی حضرت اعلی تصریح می‌فرمایند اگر از لحظه ظهور تا اقبال آنی فاصله افتد به همان میزان فرد مؤمن به حضرت باب در نار خواهد افتاد. بنابراین، جمیع انبیاء عهد جمال مبارک را گرفتند و شاید به همین علت است که حضرت بهاء الله، در سوره القمیس، می‌فرمایند در این ظهور حتی انبیاء و رسل هم امتحان خواهند شد، بقوله تعالی: "تالله الحق تلک ایام فیها امتحن الله کل النبیین و المرسلین ثمّ الذین هم کانوا خلف سراق العیصمة و فسطاط العظمة و خباء العزة." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 50-51)

دوم آن که، از اهل بهاء دعوت می‌فرمایند که بر سفینه الهی سوار شوند؛ سفینه‌ای که احدی جز اصحاب بهاء اذن ورود در آن را نخواهد داشت. زیرا دیگران عهد و میثاق الهی را شکستند و به او پشت کردند. خطاب به عهد شکنان می‌فرمایند، "پس حسرت باد بر شما به جهت آن که عهد و میثاق حضرت ذوالجلال را فراموش کردید و نسیان نمودید و امر الهی را ترک نمودید و به طوع و رغبت قبول نمودید آنچه امر کرد هوای نفسانی خود، ای ملأ منافقین." (ص 162)

خطاب به ثابتان بر عهد و میثاق ربّانی، که بر اثر اقدام مولای خود حرکت می‌کنند و به نصرت او و امر الهی قیام می‌کنند و لحظه‌ای آرام ننشینند و دمی سکون نپذیرند و به خطاب "ای بندگان من و مرایای جمال من" مخاطب فرموده، چنین می‌فرمایند، "ای اصحاب بهاء، بر سفینه بقا را کب شوید و بر بحر حمرا در این مدینه کبریا حرکت نمائید و در این مقام قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمی و مکرمت کبری شریک نبوده و نخواهد بود. چه که ایوم جمیع کشتی‌ها در غمرات طمطماف فنا مبتلا گشته‌اند مگر این فُلك قدس سبحانی و سفینه عزّ رحمانی که هر که به او تمسک یافته از فتنه ایام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرضین... پس قدر این فیض بدیع و فضل منیع را دانسته که مبادا مظاهر شیطان شما را از ظلّ سدره رحمن منع نمایند و در ارض از محروم‌شدگان محسوب شوید." (ص 164-165)

سوم آن که، جمال قدم در این لوح از اصطلاحات مرسوم آن زمان استفاده کرده‌اند. مثلاً روسری از سر برداشتن و پریشان کردن موی در مصائب و عزراها، یا نهی از سرمه کشیدن به چشم و گلگون ساختن گونه در این قبیل موارد. بدین لحاظ است که آنچه در این موارد در این لوح مبارک آمده اشارتی گذرا به سوگواری در بلاهای مظهر ظهور است. برای مثال می‌فرمایند، "ای کنیزان خدا، آیا چشم را به زینت کُحل [سرمه] مکحول نمائید... آیا اجساد خود را زینت دهید... آیا خدود [گونه‌ها] را چون گل حمرا به لون شقرا [بین طلایی و قرمز] مشاطه نمائید... آیا سر را به مقنعه‌های الوان مستور و مزین نمائی بعد از آن که رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضا مرتفع گشته و به این سبب حوریات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستریخند برهنه نمودند سرهای خود را و پریشان نمودند موهای خود را...". (صفحات 162-164) کاملاً مشهود است که این عبارات نمادین است.